



اسیری لاهیجی و نقش برجستهٔ وی به عنوان یکی از اقطاب نور بخشیه

فریده داودی مقدم[۱]

چکیده

مطالعه و تأمل در پیشینهٔ جریانات عرفانی و فرقه‌های اهل تصوف در گیلان، حاکی از آن است که این سرزمین یکی از مناطق تأثیرگذار در حوزهٔ عرفان و بخصوص عرفان شیعی در داخل و خارج از ایران بوده است، عبدالقادر گیلانی، حزین لاهیجی، ابوالفتح گیلانی، اسیری لاهیجی و ... نمونهٔ عارفان و شاعرانی هستند که با پایه گذاری یا استمرار یکی از فرق تصوف شیعی موجب اعتلا و گسترش آموزه‌های آن را فراهم آوردند.

این پژوهش با مروری بر پیشیینهٔ عرفان و تصوف در گیلان و بیان برخی جنبش‌های صوفیانه و فرق برجسته در عصر کیاییان و جریان بی‌توجهی صفویه به صوفیان، به بازنمایی اندیشه‌های عرفانی اسیری لاهیجی، به عنوان یکی از قطب‌های فرقهٔ عرفانی–شیعی نوربخشیه و صاحب کتاب ارزشمند مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز می‌پردازد.

از آن جایی که در بیشتر تحقیقات مربوط به اسیری لاهیجی، بیشتر شرح گلشن راز یا غزلیات وی طرح می‌شود، این مقاله درصدد بیان برخی از وقایع برجستهٔ زندگی او، چون پیوستن به سید محمد نوربخش وبعضی تفکرات و تعالیم صوفیانهٔ او با تأکید بیشتر بر مثنوی اسرارالشهود است که مشتمل بر تحقیقات و تمثیلات و مطالب اخلاقی و سیر و سلوک عرفانی وی می‌باشد و لاهیجی در شرح گلشن راز به تناسب موضوع، ابیات فراوانی از آن را ذکر کرده است.

نتیجهٔ پژوهش نمایانگر نقش مؤثر لاهیجی در گسترش تعالیم عرفانی فرقهٔ نوربخشیه به عنوان یکی از مهمترین فرق عرفان شیعی و محوریت اندیشه‌های وی در آموزه‌های صوفیانهٔ عصر وی و متون تحقیقی معاصر در حوزه اصطلاحات عرفانی می‌باشد.

---

[۱]- fdavoudy@gmail.com استادیار دانشگاه شاهدتهران

کلید واژگان: اسیری لاهیجی، عرفان، گیلان، نور بخشیه، اسرارالشهود.

مقدمه

یکی از مشخصات عصر تیموری، ظهور نهضت های شیعی ـ صوفی است و یکی از فرقه های مهم مذهبی ـ صوفیانه عصر تیموریان ، فرقه نوربخشیه است که پیروان سید محمد نوربخش می باشند.وی در دوره شاهرخ تیموری علیه حکومت قیام نمود و پیروان وی همچنان تا زمان صفویه نیز فعال بودند، محمد نور بخش، به روایت شیعه، شاگرد صوفی مسلک احمد بن فهد حلی بوده، وجود وی ما را به شناخت وضع صوفیان ایرانی نسبت به تشیع، در قرن هشتم و نهم هجری رهنمون می شود.(الشیبی،۱۳۵۹، ۳۱۱)

چنانکه مشهور است، پس از خروج وی بر حکومت از او خواسته شد که قلمرو تیموریان را ترک گوید و به بلاد روم رود،ولی او ترجیح داد که در ایران بماند و سرزمین گیلان را انتخاب کرد و بین سال‌های ۸۶۰ تا ۸۶۹ ه.ق مدتی در گیلان و مازندران به سر برد. اقامت سید محمد نور بخش در گیلان و آموزش تعالیم عرفان شیعی سبب گسترش این آموزه‌ها در این منطقه و جلب شاگردان برجسته‌ای چون شمس‌الدین محمد بن یحیی بن علی لاهیجی متخلص به اسیری شد که خود به عنوان یکی از مشایخ بزرگ و تأثیرگذار این سلسله مطرح می‌باشد. از این رو این پژوهش به بازنمایی اندیشه‌های عرفانی اسیری لاهیجی، به عنوان یکی از قطب‌های فرقهٔ عرفانی،شیعی نوربخشیه و صاحب کتاب ارزشمند مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز می- پردازد. روش تحقیق کتابخانه‌ای، اسنادی با محوریت کتاب اسرارالشهود اسیری می‌باشد.

پیشینهٔ پژوهش

در باب جریانات تصوف در گیلان، کتاب سیر تاریخی عرفان و تصوف در گیلان از عباس پناهی ، از جمله مهمترین و کاملترین تحقیقات می‌باشدکه در این پژوهش از آن استفاده شده است. همچنین کتاب کارکرد اجتماعی،سیاسی و فرهنگی کیائیان در گیلان، با نگرشی بر روابط آنها با حکومت‌های محلی و صفویه، از همین نگارنده، منبع شایسته‌ای در شناخت

جریانات فرهنگی و از جمله عرفانی منطقهٔ گیلان و شخصیت‌ها و مشاهیر گیلان در عصر کیائیان است.

در باره فرقه نوربخشیه و اسیری لاهیجی و افکار و آثارش می‌توان به منابعی چون طرائق الحقائق از معصوم علیشاه شیرازی، مجالس المؤمنینقاضی نورالله شوشتری، تشیع و تصوف ازکامل مصطفی الشیبی و دیگر متون تذکره چون عرفات العاشقین اشاره کرد.در میان پژوهش‌های اخیر مقاله‌ای در باره اسیری لاهیجی و بازنمایی اندیشه‌های عرفانی وی از طریق مطالعه و بررسی آثارش، بخصوص مثنوی اسرارالشهود، یافت نشد.

عرفان و تصوف در گیلان

نخستین طریقت‌های صوفی در اواخر قرن چهارم و اوایل سده‌ی پنجم ه.ق در گیلان ظهور کرد.گسترده ترین آنها در سرتاسر ایران و جهان اسلام توسط شیخ عبدالقادر گیلانی(م ۵۲۸ ه.ق) بنیان نهاده شد. امروزه این طریقه به اعتبار نام اول شیخ به قادریه شهرت یافته است. بنابر اظهار لویزن به رغم وجود بسیاری گیلانی سرشناس، مردم جهان نام گیلان را همراه نام عبدالقادر گیلانی می‌شناسند.(لویزن،۱۳۸۹: ۳۹-۳۸)

به نظر می‌رسد که تأثیر طریقت عبدالقادر گیلانی –قادریه- بر جامعه‌ی گیلان باعث شد تا سده‌های هفتم و هشتم ق ، این طریقت تا عصر شیخ زاهد و قدرت گرفتن طریقت زاهدیه از مهم‌ترین طریقت‌های صوفیانه در گیلان شود، البته در کنار طریقت قادریه، تشیع زیدیه برپایهٔ عرفان شیعی ،که توسط ناصرکبیر پدید آمده بود، در گیلان شرقی(بیه پیش) طرفداران فراوان داشت، زیرا که در متون تاریخی و عرفانی قرن چهارم به درویش علوی به نام سید ناصری اشاره می‌شود و کیاییان نیز در قرن هشتم هجری بر پایه‌ی عرفان شیعهٔ زیدی و طرفداران آن‌ها که پیوندی بین تصوف و تشیع برقرار کرده بودند، قدرت را به دست گرفتند.

در متون سده‌های هفتم و هشتم قمری گیلان به دو قسمت شرقی (بیه پیش) و غربی (بیه پس) تقسیم شده بود. این دو قسمت علاوه بر تفاوت‌های جغرافیایی، از نظر مذهبی و سیاسی نیز

تفاوت‌هایی نسبت به هم داشتند. این مسأله در سیر جریان صوفیانه و طریقت‌های متنفذ و کارکرد آن‌ها مؤثر بوده است. در منطقه‌ی بیه‌پیش مذهب زیدی گرایش مذهبی عموم مردم بود. در حالی که در غرب گیلان(بیه‌پس) اهل تسنن و شافعی‌ها و حنفی‌ها بیشتر بودند. (پناهی، ۱۳۹۳الف:۵۷)

در قرن نهم قمری که دولت کیاییان در اوج قدرت قرا داشتند، با جنبش‌های صوفیانه که دارای ماهیت ضدظلم و ستم بودند و رنگ سیاسی نیز داشته‌اند، چندان سر سازگاری نداشتند، از این رو یا به سرکوب آنان برمی‌خاستند یا آن‌ها را از قلمرو خود خارج نموده و بعید می‌کردند. همان طور که مشهور است شیخ محمد لاهیجی مجبور به ترک گیلان شده است، گر چه علل ترک زادگاه او مشخص نیست، اما همین اندازه کافی است بدانیم که در طول حکومت آل کیا ما شاهد جریان‌های صوفیانه‌ی قدرتمند نظیر قادریه و زاهدیه در گیلان نیستیم.

آل کیا به جهت تثبیت قدرت خود نه تنها حاضر به پذیرش فعالیت صوفیان نیستند، بلکه از آنها می‌خواهندکه : « ... ضمن احترام به ارباب دولت پی کار خود بروند و کاری به کار دولت نداشته باشند.» (پناهی،۱۳۹۳ب،۱۲۴-۱۲۳)

با همۀ سختگیری‌های حکومت، فرق صوفیانه به فعالیت کم و بیش خود ادامه دادند. از مهم - ترین این فرقه‌ها سلسله‌ی حیدریه بود. این سلسله که منتسب به شیخ حیدر صفوی بود، پیش از ورود اسماعیل میرزا به گیلان در این جا فعال بود. متأسفانه نشانه‌های مکتوبی از این طریقت در دست نیست. از آن جا که دستگاه تصوف همچون مذهب در عصر کیاییان تحت تسلط دولت قرار گرفته بود و انتخابات و عزل‌ها توسط سلطان آل کیا صورت می‌گرفت، طریقت حیدریه نیز کاملا حکومتی شده بود. خان احمدخان در طی حکمی، که تاریخ آن مشخص نشده است، فردی به نام سید الاکبرمیرحیدر را به ریاست فرقه برگزید تا به خواندن « فاتحه، تکبیر، تعلیم قواعد و تفهیم عقاید » بپردازد. (همان: ۱۶۳)

با توجه به متن نامه می‌توان به این نتیجه رسید که پیش از به قدرت رسیدن صفویه آل‌کیا اهل طریقت و صوفیه را در گیلان به صورت نهادی از ساختار موجود حکومتی درآورده بود. همین روند بعدها در حکومت صفوی اجرا شده است.

در عصر صفوی ما شاهد طریقت‌های مهم اجتماعی در گیلان نیستیم. این امر ناشی از دو عامل است. عامل اول متأثر از نحوه‌ی حکومت دولت آل‌کیا در گیلان است. همان طور که گفته شد آل‌کیا با حمایت جریان‌های طریقتی در گیلان به قدرت رسید، اما در طی دوران حکومت خود سعی در محدود نمودن صوفیان و تسلط بر آنان داشت، و در نهایت آنان را به صورت بخشی از ساختار حکومتی در آورد. از این رو پس از تصوف گیلان در منابع تاریخی شاهد فعالیت‌های صوفیان نیستیم.

عامل دوم ماهیت حکومت صفوی است. صوفیان به دلیل اینکه هر جریان صوفیانه را رقیب خود می‌دانستند به حذف آن می‌پرداختند و یا این که ابتدا از آن‌ها در جهت تحکیم قدرت خود استفاده نموده سپس به حذف آن‌ها می‌پرداختند.

البته عامل‌های مورد اشاره سبب نشدند که جریان‌های اجتماعی متأثر از اندیشه‌های صوفیانه در گیلان در عصر صفوی شکل نگیرند. ولایت گیلان در عصر صفوی از اولین مناطقی بوده است که در این دوره جزء املاک خاصهٔ این دودمان درآمد. اجحاف و سختگیری عمال صفوی سبب شورش‌های اجتماعی متعددی در عصر صفوی شد که در متن این جریان صوفیان بودند. در قیام غریب‌شاه، عادل‌شاه به دو شخصیت عارف و صوفی برخورد می‌کنیم؛ دو درویش که به نام‌های پیرشمس گل گیلوایی و پیر محمود پیربازاری معروف بودند. (پناهی ۱۳۹۳الف: ۱۲۵)

همراهی صوفیان با قیام‌های مردمی گیلان نشان دهنده‌ی اوج تنفر گروه‌های اجتماعی از صوفیان بود. زیرا که صوفیان با هر جریان اجتماعی رقیب به مبارزه برمی‌خاستند. غریب شاه و پیروانش به تخریب ساختارها و نهادهای صفوی و حامیان آن‌ها برخاستند. همراهی دراویش در

این جریان‌های اجتماعی به دلیل عملکردهای ناصواب صفویان بوده است.پیر شمس گیلوایی، که عبدالفتاح فومنی از او تجت عنوان شیخ زمان یاد کرده است،سعی داشت تا از غارت بیرحمانهٔ مردم جلوگیری کند. (همان)

تصوف گیلان در عصر صفوی

همان طور که پیش از این آورده شد، در عصر کیاییان از رونق تصوف کاسته شد علت این امر ماهیت این دولت بود که رفته رفته به جهت تسلط فقها، از گروه‌های صوفیانه که آن‌ها را به قدرت رسانده بودند فاصله گرفتند، و در دوره‌های پایانی عصر آل کیا حتی درصدد قتل عام اهل تصوف برآمدند. (نوزاد۶۳:۱۳۷۳ ؛ مرعشی،۱۳۶۴: ۴۴۵)

بنابر این نمایش نامه‌ای که بعدها در دولت صفویه اجرا شد، ابتدا در عصر آل کیا و در قلمرو آن‌ها اجرا شد. کیاییان نمونهٔ حکومتی کوچک بود که صفویه برخی از آموزه‌ها و روش‌های خود را از آنان فراگرفتند. اساسا قدرت‌گیری آل کیا به علت ماهیت عرفانی موجود در جامعه و شعارهای انقلابی آن‌ها که متأثر از سربداران مازندران و خراسان بود، تحقق یافت. (منزوی،۱۳۶۹: ۳۲۹-۳۲۵) اما پس از قدرت‌گیری سعی در کم نمودن قدرت صفویان داشتند. در نامه‌های خان احمد خان سیاست پادشاهان متأخر آل کیا در برابر اهل تصوف روشن است. خان احمد خان دوم هر چند از صوفیه به عنوان طایفهٔ ناجیه یاد می‌کند. (نوزاد، ۱۳۷۳ :۳۱) در نامه‌ای که بین او و یکی از صوفیان رد و بدل شده است، سیاست او و حکومتش را در برابر اهل تصوف روشن می‌کند. صوفی خواهان احترام به مقابر صوفیان در گیلان و برقراری موقوفات بر آن اماکن است و به حکومت به جهت کوتاهی در این امر تذکر می‌دهد.(همان)

نوربخشیه در گیلان و نمایندگان برجستهٔ این طریقه

نوربخشیه یکی از مهم‌ترین فرق صوفیه در قرن‌های هشتم و نهم ق، شاخه ای شیعی از سلسله کبرویه بود که بر سلطان وقت، شاهرخ گورکان خروج کردند و همانند حروفیه گرایشی انقلابی را با شعار مهدویت در افق سیاسی تیموریان نمایان ساختند.این نهضت یک دسته از کبرویه را به سوی تشیع سوق داد یا لااقل آنها را از کتمان و تقیه ای که در مسأله تشیع به کار می‌بردند، منصرف ساخت.(زرین کوب، ۱۳۶۲ : ۱۸۳)

مؤسس این فرقه سید محمد نوربخش قاینی خراسانی (م ۸۶۹ ق) است که چون مولد جدش، لحصا بوده است در غزل‌های خویش لحصوی تخلص می‌کرده است. اصل و نسب سید محمد نوربخش با هفده واسطه به امام موسی کاظم می‌رسید که که از لحصا به خراسان رفته بود. عده‌ای معتقدند که محمد نوربخش ادعای مهدویت نیز مطرح کرد و قصد خروج علیه حکومت داشت.(همان :۱۸۴ ، صفا، ۱۳۶۳: ۵۹-۵۸)

جنبش نوربخشیان به سال ۸۲۶ در کوه تیری از قلعه های ختلان آغاز گردید.با آنکه خود نور بخش معتقد بود که تا آمادگی کامل باید اعلام شورش را به تأخیر انداخت؛ ولی خواجه اسحاق از شدت هیجان عجله کرد.قیام پیش ازآنکه شروع شود،شکست یافت. زیرا دسته ای از صوفیه از این جنبش انشعاب کرده به گروهی دیگر که زیر رهبری عبدالله مشهدی – مخالف و رقیب محمد نوربخش در ریاست طریقه- بودند،پیوستند. این جنبش به کشته شدن خواجه اسحاق و برادرش و دستگیری و اعزام محمد نوربخش به هرات،پایتخت تیموریان،منتهی شد. شاهرخ که از انتشار دعوت حروفیه بر ارتش خود قبلا برآشفته بود؛ با پدید آمدن این حرکت تازه،درصدد برآمد هردو را ریشه کن سازد.ولی نوربخش به اندازه ای مورد علاقه مردم بود که ظاهرا شاهرخ جرأت نکرد او را بکشد.فرمان داد به شیراز تبعیدش کنند و درآنجا وی را در انتخاب تبعیدگاه جدید آزاد گذاشتند.پس به گردش در شوشتر و بصره و حله و بغداد پرداخت و عتبات مقدس شیعه را زیارت کرد.پیداست که او شکست خود را نپذیرفته بود.پس به

کردستان رفت تا دعوت خود را در آنجا بپراکند،اهالی کردستان تابع وی شدند و به نامش سکه زدند. به همین سبب شاهرخ مضطرب شد. کار بدانجا کشید که نور بخش را دیگر بار بازداشت و زندانی کردند و از آنجا به هرات بردند و در آن شهر، زنجیر برپا،بر روی منبر اعلان کرد که دعوی خلافت و هرچه بدان مربوط می شود،نداشته و ندارد.درنتیجهٔ این«اعتراف» اجازه یافت که به تدریس –فقط علوم رسمی- بپردازد،به شرط آنکه دانشجوی زیاد نپذیرد و عمامهٔ سیاه بر سر نگذارد اما بالاخره از وی خواسته شد که قلمرو تیموریان را ترک گوید و به بلاد روم رود،ولی او ترجیح داد که در ایران بماند و گیلان را انتخاب کرد. .(الشیبی ،۱۳۵۹:۳۱۵)

سید محمد نوربخش بین سال‌های ۸۶۰ تا ۸۶۹ ق که سال مرگ اوست، مدتی در گیلان و مازندران به سر برد و در این مناطق مریدان فراوانی گرد آورد. در این جا این پرسش مطرح می‌شود که علل موفقیت سید محمد نوربخش در گیلان چه بوده است؟ با توجه به مذهب تشیع مردم گیلان و همسویی شعار و افکار و آراء سید محمد نوربخش با اعتقادات مذهبی مردم گیلان، سید محمد نوربخش توانست طرفداران بسیار دور خود جمع کند در حالی که در مناطق سنی‌نشین ایران سید محمد از اقبال کمتری برخوردار بود. پس از مرگ شاهرخ به سال ۸۵۱ نوربخش به ری رفت و به ترویج طریقه صوفیانه خود مشغول شد و هم در آنجا به سال ۸۶۹ درگذشت.

نوربخش در دوره‌ی سوم زندگی خویش که میان سال‌های ۸۴۶-۸۶۹ ق، سال‌هایی را در گیلان گذراند. در طی این سال‌ها او به آموزش صوفیانه پرداخت. متأسفانه امروزه آگاهی چندانی از نحوه و چگونگی آموزش او و همچنین طرفداران او در گیلان در دست نداریم. همین اندازه می‌دانیم که آموزش‌های او تأثیر بسیاری بر جریان تصوف گیلان داشت و تبلیغات وی موجب شد که طرفداران برجسته‌ای در گیلان پیدا کند، معروف‌ترین چهرهٔ فکری نوربخشیه در گیلان،شمس‌الدین محمد لاهیجی است که می‌توان او را مهم‌ترین نتیجه‌ی آموزش و تعلیمات صوفیانه سید نوربخش دانست.(پناهی،۱۳۹۳ب:۱۱۹)

مختصری دربارۀ اسیری لاهیجی

اسیری لاهیجی که نام واقعی او شمس‌الدین محمد بن یحیی بن علی لاهیجی نوربخشی است و معروف به شمس‌الدین محمد لاهیجی و متخلص به فدائی یا اسیری از اعاظم و افاضل عرفای قرن نهم هجری در لاهیجان دیده به جهان گشود . از سال ولادت اسیری لاهیجی اطلاع دقیقی در دست نیست . برخی از معاصران اسیری لاهیجی را متولد حدود سال ۸۴۰ قمری دانسته‌اند ؛ با توجه به اینکه اسیری لاهیجی در ۸۴۹ق دست ارادت به سید محمد نوربخش داده ، در عنفوان شباب بوده است ، جوانی که علوم صوریه را تحصیل کرده بود و می‌توانست به تنهایی و پنهان از بستگان به سفر رود ، در این هنگام ظاهراً بایستی در حدود ۶ یا ۷ ساله بوده باشد ، از این‌رو می‌توان گفت که ولادت اسیری لاهیجی به تقریب در حدود سال ۸۳۳ ق و قطعاً در لاهیجان یا نواحی آن بوده است.چنانکه ذکر شد در سال ۸۴۹ق به خدمت سید محمد نوربخش در آمد و مدت شانزده یا بیست سال در ملازمت او بود. پس از مرگ وی به شیراز رفت و به ارشاد نوربخشیان فارس اشتغال جست و در آنجا خانقاه نوریه را تأسیس کردکه سلاطین عصر او برای رقابت با هم اوقافاتی وقف آن می‌کردند.به حج رفت و پس از بازگشت در شیراز ساکن شد و در همان‌جا به سال ۹۱۲ ق درگذشت ودر خانقاهش دفن شد. اهمیت مقام و معنویت اسیری تا بدان پایه بود که شاه اسماعیل صفوی هنگام عبور از شیراز در نهایت ادب و اخلاص در خانقاه نوریه به خدمت او تشرف جست و از مقام معنوی او سود برد.

قاضی نورالله شوشتری در مجالس‌المؤمنین داستانی روایت می‌کند که شاه اسماعیل در هنگام تسخیر ولایت فارس در شهر شیراز شیخ لاهیجی را ملاقات نمود که هنوز لباس سیاه را به علامت تعزیت سید الشهداء، که از اصول اعتقادی نوربخشیه بود، بر تن داشت.(معصوم علیشاه، ۱۳۶۲، ج۳ : ۱۰۳،۴۶۲ و ۳۱۰،شوشتری،۱۳۷۵ ، ج۲: ۳۰۷)

در متون مکرر آمده است که احتمالا لاهیجی برای اثبات ارادت و محبت اهل سنت به خاندان رسول الله شیخ چنین پاسخی به شاه اسماعیل داده باشد. اما به عقیده‌ی سمیعی ممکن است سیاه

پوشیدن او از نظر مراسم تصوف علت دیگری داشته و آن این است که:" متصوفه را در طی سلوک به مناسبت هر مقام نوری مشاهده می‌شود که به علت اطوار سبعۀ قلب رنگ‌های آن هفت است و در ازمنۀ قدیمه میانۀ برخی از فرق متصوفه رسم چنین بوده که لباس را به رنگ نوری که در مقامات سلوک مشاهده می‌کرده‌اند، می‌پوشیده‌اند و هنگامی که در اولین مرحلۀ سلوک نفس در مقام لوامگی بوده، نور کبود می‌دیده و لباس ازرق می‌پوشیده‌اند و اینکه حافظ گاه از صوفیان حقه باز که از مقام لوامگی نفسشان قدمی برتر ننهاده به ازرق‌پوشان تعبیر می - کند، اشاره به همین رسم کهن این فرقه است و وقتی که در آخرین مرحله در مقام «هیمان»نور سیاه یعنی نور ذات را می‌دیده،جامه‌ی سیاه می‌پوشیده‌اند." .(لاهیجی،۱۳۷۱: ۸۵)

برخی از فرق متصوفه به رنگ نوری که در مقامات سلوک می‌دیده، لباس می پوشیده‌اند و به طوریکه نجم الدین رازی شرح می‌دهد، هفتمین نوری که سالک می‌بیند نور سیاه است و با این کیفیت بایستی بنابر رسم مزبور بینندۀ آن جامه سیاه بپوشد و لباس پوشیدن لاهیجی اشاره به همین معنی است و مؤید این استنباط اشعار ملا بنائی است که از شعراء فاضل و از مریدان لاهیجی بوده و او ضمن قصیده‌ای در مدح شیخ چنین می گوید:

تا دیده‌ام چو مردم چشمت سیاه پوش — النور فی السواد یقین شد مرا یقین
آن کو محال داشت به شب نور آفتاب — در خلعت سیاه بیا گو ترا ببین
ندهد نشان ز ملک ولایت جز آنکه او — شد در ارادت تو سیه پوش چون نگین
خصمت چو نافه خود چه کند جامه را سفید — کآمد سیاه دل ز خطا همچو مشگ چین

(همان:۸۸)

آثار و تالیفات اسیری لاهیجی

شهرت بیشتر اسیری لاهیجی به واسطه شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری است که شرحی است به فارسی به نام "مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز" شیخ محمود شبستری که با وجود آن همه شروح منظومهٔ شیخ شبستری رحجان یافته و رایج‌ترین کتاب در این زمینه است و در حقیقت یک دورهٔ کامل از اصول و مبانی عرفان است.

"با اینکه ظاهرا لاهیجی غیر این کتاب کتاب دیگری به نثر ننوشته است، اما ارزش علمی و عرفانی همین یک کتاب از صدها کتاب مشابه بیش و در حکم واحد کالالف است. زیرا غامض‌ترین و عالی‌ترین مطالب تصوف علمی و عملی را به روشن‌ترین و ادبی‌ترین عباراتی بیان کرده است و بدون شک یکی از بهترین کتب تصوف همین کتاب می‌باشد و با اینکه بسیاری از فضلا و مشاهیر متصوفه بر گلشن راز شرح نوشته‌اند، معذالک مزیت این شرح بر تمام آن‌ها بر هر خوانندهٔ منصفی آشکار است و مشهور است که لاهیجی پس از اتمام شرح خویش نسخه‌ای از آن را از شیراز به ارمغان نزد جامی به هرات فرستاد. جامی در صدر جواب نامهٔ او این رباعی را نوشت:

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز　　　خرم ز بهار خاطرات گلشن‌راز

یک ره نظری بر مس قلبم انداز　　　شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز

از مزایای بارزی که این شرح بر شروح دیگر دارد، یکی این است که لاهیجی تمام ابیات گلشن‌راز را شرح کرده در حالی که دیگران اکتفا به شرح ابیات مشکله و علمی آن نموده‌اند، دیگر اینکه لاهیجی به علت اطلاع زیادی که از انواع علوم رسمیه و احاطه‌ای که بر علم کلام و حکمت و تصوف علمی و عملی داشته مسائل ذوقی عرفان را در مواردی که دور از ادراک عقل بوده با استدلالات علمی توأم ساخته و به این وسیله آن‌ها را با ادراک عقل نزدیک کرده است و این کاریست که از عهده‌ی اکثر شارحان برنمی‌آمده و از عهدهٔ بعضی هم که بر می- آمده آن را در شروح خود اعمال ننموده‌اند و با این کیفیت شرح لاهیجی تنها شرح مفصل و

کامل و جامع بین مسائل علمی و مطالب عرفانی می‌باشد و موضوعات کتابی هم می‌تواند دانشمندان را ذی‌علاقه به خود کند و مفید به حال اهل سلوک واقع گردد که اینطور جامع بین علم و عرفان باشد.(همان:۸۹-۹۰)از دیگر آثار وی: معاش‌السالکین، مرآت التائبین،رسائل اسیری، دیواناشعار مشتمل بر قصائد و غزلیات که شمارۀ ابیات آن حدود پنج هزار بیت است.

از جمله آثار ارزشمند لاهیجی، اسرارالشهود یا مثنوی اسیری است که منظومه‌ای است در بحر رمل مشتمل بر تحقیقات و تمثیلات عرفانی که در آن مطالب اخلاقی و عرفانی و سیر و سلوک در ضمن حکایات و داستان‌های دلپذیر و شیرین با بیانی خوش و دلکش آمده است.(لاهیجی، مقدمۀ مصحح،۱۳۸۸:۲۶)

سبک شعری و عرفان اسیری لاهیجی

آثار منظوم اسیری لاهیجی ، اعم از مثنوی و غزل ، از لحاظ لفظ و معنی متأثر از آثار مولوی و حافظ است . اینتأثیر،البتهدرغزلیاتاسیریبسیارآشکاراست . اسیریلاهیجیبا مثنوی مولوی آشنابوده‌است،وبه قول خود، دفتر آن اثر، جان او را حیات بخشیده،وبه او «جام شراب وحدت»نوشانده‌است .

شمس‌الدین به علت اطلاع وسیعی که از انواع علوم رسمیه و احاطه‌ای که بر علم کلام و حکمت و تصوف علمی و عملی داشت ، مسائل ذوقی عرفان را در مواردی که دور از ادراک عقل بوده با استدلالات علمی توأم ساخت و بدین وسیله آنها را به ادراک نزدیک کرد .

اسیری توانست در سلسله مراتب طریقت به مراتب بالایی دست یابد تا به اندازه‌ای که بزرگان آن دوره با القاب پر طمطراق از وی یاد می‌کردند. مقام بلند او باعث شد حتی علمای بزرگی چون میرصدرالدین شیرازی و علامه دوانی از این که در کنار وی بودند، افتخار می‌کردند. (شوشتری، ۱۳۷۵ ، ج۲: ۱۵۱)

با وجود این که لاهیجی بیشتر عمر خود را در خارج از گیلان به سر برده اما مبانی فکری و سرچشمۀ تصوف او تحت تأثیر تصوف گیلان بوده است، زیرا که تبلیغات سید محمد نوربخش

در گیلان به جهت نزدیکی شعارهای نوربخشی با مذهب مردم گیلان از نفوذ و مقبولیت بیشتری برخوردار بوده است. لاهیجی که در چنین محیطی پرورش یافته بود، جزء طرفداران سید محمد نوربخش درآمد و طریقت نوربخشی را اعتلاء داد و از مشایخ این فرقه گردید.

قابل توجه است که از جمله شاگردان برجستهٔ اسیری لاهیجی، فردی گیلانی به نام قاضی عبدالله گیلانی لاهیجانی بوده است که به قول امیرعلی شیر نوایی جامع فضائل و کمالات حکمی و شرعی بود و شیخ محمد لاهیجی که قطب وقت بود به او اجازه ارشاد داد و عاقبت خلیفهٔ شیخ گشت و کاملی مکمل شد.(قزوینی،۱۳۲۳ :۳۹۰)

اقامت در شیراز و وقف عمر در راه گسترش تعالیم نوربخشیه

به جای تمتع جستن از فرصت سفر به هندوستان

چنانکه قبل از این ذکر شد، اسیری مدت شانزده یا بیست سال در ملازمت سید محمد نوربخش بود و پس از مرگ وی به شیراز رفت و به ارشاد نوربخشیان فارس پرداخت و در آنجا خانقاه نوریه را تأسیس کرد و عاقبت در همان‌جا درگذشت ودر خانقاهش دفن شد و این در حالیست که بسیاری از همعصران و همشهریان وی و مشاهیر گیلان به دلایل مختلف به بارگاه شاهان و امیران هندوستان روی می‌آوردند و اغلب صاحب جاه و مقام و اموال فراوانی می‌شدند. چنانکه سید عباس آزموده در کتاب خود به نام **"**گیلانیان در دیار هند**"** از حدود شصت تن از گیلانیان نام می‌برد که راهی دیار هند شدند.(آزموده،۱۳۹۴: ۵-۹) این جریان چندان شایع بوده است که فیاض لاهیجی در رباعی‌ای این موضوع را در بیان نرفتن خود به هندوستان اینگونه طرح می‌کند:

کی جانب هند روی نیکو آرم　　　من نیستم آنکه به هند رو آرم
از یک هندوی بخت خود دلتنگم　　　در عالم هندوان چسان رو آرم
(فیاض لاهیجی، ۱۳۸۰: ۲۴۰)

با وجود این جریان، به دلیل روحیۀ عارف مسلک و معنوی اسیری و ارادت خاص او به سید محمد نوربخش، ملازمت و همراهی با وی را با همۀ سختی‌ها و ریاضات می‌پذیرد و تا آخر عمر برای ارتقا و گسترش تعالیم نوربخشیه تلاش می‌کند.

خروج اسیری از لاهیجان و خدمت سید نوربخش

آنچنانکه از آثار لاهیجی برمی‌آید، اقامت سید محمد نوربخش در منطقۀ گیلان تأثیر بسزایی در رشد تفکرات عرفانی در این منطقه و تعالی شخصیت معنوی وی داشته است. اسیری در مثنوی اسرارالشهود، انگیزه خود را برای پیوستن به سیدمحمد نوربخش اینچنین ذکر می‌کند:

ناگهان مردی ز ابدال خدا — پیشم آمد از ره صدق و صفا
رنگ رویم زرد دید و تن نزار — آمده جانم به لب از درد یار
گفتم از سودای او دیوانه‌ام — وز غم دنیای دون بیگانه‌ام
طالب یارم نه جویای دلیل — نیستم پروای علم قال و قیل
گرچه کوشیدم بسی در باب علم — هیچ معلومم نشد ابواب علم
من ندانم چاره این کار چیست — بی وصال او چو نتوانیم زیست
گفت هرکو وصل حق را طالب است — سوز عشق اندر دل او غالب است
هر که پیری نباشد در طریق — کی شود سرمست از جام رحیق
گفتمش پیری که باشد راهبر — از بد و نیک ره حق با خبر
گفت آن رهبر که ره را مقتد است — جمله اوتاد را او پیشواست
قطب اقطاب است و غوث اعظم است — وارث علم و کمال خاتم است
هست چون خور در جهان او نوربخش — زان سبب گشته است نامش نوربخش
چون شنیدم نام او بیخود شدم — لحظه‌ای شد باز با خود شدم
اوست این دم مقتدای اهل دین — مقتدای رهروان با یقین
سید است و جامع جمله کمال — بی‌نظیر اندر علوم کشف حال

عقل و صبر و طاقتم یکباره شد | عشق بنشست و خرد آواره شد
رفت از دستم زمام اختیار | ز اشتیاقش گشت جانم بی‌قرار
سال تاریخش بود بی کیف و کم | هشتصد و چل بود و نه، نی بیش و کم
غره رجب بد و یوم الاحد | یافتم از فیض رحمانی مدد
صبحدم پنهان ز خویش و اقربا | بهر طوف کعبه صدق و صفا
آمدم بیرون ز شهر لاهیجان | یک تنه تنها پیاده بهر آن
تا مبادا دوستان بیخرد | مانعم آیند و کارم بد شود

(لاهیجی،۱۳۸۸ :۷۵)

در شرح گلشن راز نیز، لاهیجی به تشرف به حضور سید محمد نوربخش و تلقین ذکر و سلوک و ریاضت و احیای لیالی و...اشاره می کند و ارادتش را به سید محمد نوربخش و همچنین سلسله‌ی فقر او را تا معروف کرخی بیان می کند و پس از آن می گوید: شانزده سال در خدمت و ملازمت آن حضرت بودم و به امر ایشان گاهی به خدمت و گاهی به عزلت و خلوت اشتغال می‌نمودم و سه اجازهٔ ارشاد به حسب تفاوت احوال معنوی که دست می‌داد به سه نوبت به جهت این فقیر نوشته‌اند، سپس سواد اجازهٔ ارشادی را که سید محمد در نوبت اخیر برای او نوشته به عنوان تبرک و تیمن به مناسبت ایراد می‌نماید و در آن سید محمد، او را قدوه المکاشفین، عمده الواصلین، زبده المحققین، خلاصه العلماء الراسخین، نقاوه الاولیاء المرشدین، مفخر الکاملین و بالاخره فرزند جانی شیخ محمد گیلانی می‌نامد و از اکتساب علوم صوریه و توبه و انابت و طیران او در عوالم لطیفه‌ی ملکوتی و جبروتی سخن؛ میان می‌آورد و آخرالامر او را به دعوت بندگان به خدا و توبه ی طالبان و بیعت قابلان و نقل علوم شریعه از فقه و حدیث و تفسیر و تصوف و غیره که از او فراگرفته مأمور و همگنان را به اغتنام از صحبت شریف و انفاس متبرکه او ترغیب می کند.(لاهیجی،۱۳۷۱: ۸۴)

در منظومهٔ تفکر صوفیان نوربخشیه و از جمله اسیری لاهیجی، ارادت به قطب عالم و لزوم اطاعت بی چون وچرا از شیخ و مرشد از لوازم اصلی سلوک است. لاهیجی در اسرارالشهود در طریق ارادت و بیان آداب مرید در نسبت با پیر کامل می‌آورد:

گر هوای این سفر داری دلا — دامن رهبر بگیر و برتر آ

پیر خود را حاکم مطلق شناس — تا به راه فقر گردی حق شناس

خاک ره شو زیر پای کاملان — تا که گردی تاج فرق رهروان

(لاهیجی، ۱۳۸۸ :۶۷)

عشق از منظر اسیری و همسویی آن با تعالیم فرقهٔ نوربخشیه

چنانکه مشهور است، یکی از اساسی ترین موتیف‌ها در آموزه های عرفان، عشق است که فرقه‌های گوناگون متصوفه نسبت به این بنمایه مواضعی پیدا و پنهان، گاه متناسب با شرایط اجتماعی خویش اتخاد می‌کرده‌اند.

ملاصدرا، از عرفا و فیلسوفان عصر صفویه، بعد از ذکر فضیلت عشق به حسب مبادی و اهدافی که در انواع آن وجود دارد می‌آورد: "به جان خودم سوگند که این عشق، نفس را فارغ از همه اشتغالات دنیوی نموده و جز همت و قصدی یگانه باقی نمی‌گذارد.پس از آن جهت که تمام هموم و مقاصد را به مقصدی واحد تبدیل می‌نمایدکه عبارت است از دیدار روی دوست و زیبایی انسانی که در آن بسیاری از آثار زیبایی‌های الهی وجلال او متجلی است؛ چنانکه خدای تعالی بدان اشاره نمودکه: «لقدخلقنا الانسان فی احسن تقویم»...و به همین جهت این عشق نفسانی به شخص انسان اگر مبدأ آن افراط شهوت حیوانی نبوده، بلکه حسن و زیبایی‌های معشوق و ترکیب نیک و اعتدال مزاجی و حسن اخلاق او باشد، از فضائل محسوب شده و

موجب رقت قلب و حدّت ذهن شده و نفس را برای ادراک امور شریفه آماده می‌گرداند و به همین جهت مشایخ تصوف مریدانشان را در ابتدا به عشق سفارش نمودند و گفته شده که: عشق عفیف بهترین علت به جهت تلطیف نفس و پاکی روان و نورانی نمودن قلب می‌باشد».
(ملاصدرا، بی تا:ج۷، ۱۷۳-۱۷۵)

این تعبیر از عشق شباهت فراوانی با تعالیم فرقهٔ نوربخشیه در این باب دارد. در این دیدگاه موتیف عشق در طیف ملامتی و مجازی محل گذاریست برای رسیدن به مقصد متعالی. سید محمد نوربخش در تعالیم خویش به مریدان، بارها موضع عشق حقیقی و رهایی از حجاب جسمانی وپیوستن به حق از طریق عشق بارها را تأکید می‌کند. اسیری لاهیجی نیز در مثنوی اسرارالشهود به این موضوعات آشکارا اشاره می‌کند:

عشق چه بود قطره دریا ساختن — از دو عالم با خدا پرداختن
عشق آن باشد که باطل حق شود — قید را بگذارد و مطلق شود
عشق از هستی خود وارستن است — در مقام سرمدی پیوستن است

(لاهیجی، ۱۳۸۸:۱۳۴)

وی همانند بسیاری از عارفان، مقصود حق از آفرینش انسان را عشق، می‌داند :

عشق شد ایجاد عالم را سبب — گوش کن احببت ان اعرف ز رب
مو کشانت عشق پیش شه برد — عقل کی در بزم وصلش ره برد

(همان،۱۳۶)

در اینجا متناسب با ابیات فوق، ذکر نکته‌ای مهم به نظر می‌رسد و آن این است که با اندکی تأمل، در مثنوی اسرارالشهود لاهیجی می‌توان دریافت که وی در سرایش این مثنوی از حیث فرم، معنا و حتی گزینش و استعمال واژگان تحت تأثیر مولوی و مثنوی وی بوده است. چنانکه

ترکیب موکشان در بیت بالا به معنای اجبار و در بافت خاص مرتبط با رابطهٔ انسان و خدا را در ابیات زیر در مثنوی مولانا در داستان خواب گنج در دفتر ششم می‌بینیم:

حق بفرماید که: نه از خواری اوست عین تاخیرِ عطا یاری اوست
حاجت آوردش ز غفلت سوی من آن کشیدش موکشان در کوی من
(مولوی،۱۳۶۶: دفتر ششم،۳۳۵۴)

و این وام گیری و تأثیر از مثنوی مولوی در مواضع فراوانی از مثنوی اسیری دیده می‌شود.

در بیان مراتب صحو و محو و فرق وجمع

در منظومهٔ عارفان، صحو بازگشت عارف است به احساس پس از غیبت و زوال احساس وی وکمترین در جهان در صحو رؤیت بازماندگی بشریت بود و محو فنای خویش اندر جنب بنای حق. (هجویری،۱۳۸۴: ۲۳۲،۲۸۱)

اینگونه تلقی از این اصطلاحات در متون اصیل صوفیه با اندیشه و تفکرات اسیری هماهنگی فراوانی دارد. چنانکه در اسرارالشهود در باب معنای محو می‌آورد:

محو چه بود خویشتن کردن فنا صحو چه بود یافتن از حق بقا
فرق چه بود عین غیر انگاشتن جمع غیرش را عدم پنداشتن
صحو بعدالمحو و فرق بعد جمع جمع جمع است بشنو ار داری تو سمع
جمع جمع آمد مقام عارفان نیست زین اعلی کمال کاملان
(لاهیجی، ۱۴۷:۱۳۸۸)

در بارهٔ فرق و جمع و ارتباط آن با اصطلاحات تلوین و تمکین که در متون صوفیه، محل بحث است، در شرح گلشن راز تعبیر زیبایی می‌آورد: " چون تلوین مقتضی آن است که گاهی در مقام فرق و گاهی در مرتبه‌ی جمع باشد فرمود که:

گهی از روسیاهی رو به دیوار　　　گهی از سرخ رویی بر سر دار

یعنی گاهی به واسطه‌ی تنزل از آن مقام علیه جمعیه به عالم کثرت و تفرقه از روسیاهی بعد و حرمان و گرفتاری ظلمت عدمیت روی به دیوار تعیین و هستی مجازی آورده راه بیرون شد ندارد و گاهی به سبب ترقی و عروج از مرتبه‌ی تفرقه و تعینات به عالم جمع و وحدت از سرخ رویی سورت شراب تجلی ذاتی و اطلاق و سکر و بیخودی بر سر دار ملامت و طعن و انکار گرفتار است.(لاهیجی،۱۳۷۱:۶۳۳)

سماع و تعبیر لاهیجی از آن

رقص سماع یکی از آداب صوفیان است که از قرن سوم هجری بناگذاشته شد و شخصیتهایی همچون ابوحامد غزالی،اوحد الدین کرمانی و مولوی مشهورترین اهل سماع در تصوف می باشند و در میان بزرگان عرفا و فرق مختلف صوفیانه، در باب اعتقاد یا انکار نسبت به آن، اختلاف نظرهایی وجود دارد. فرقهٔ نوربخشیه از جمله فرقه هایی است که دیدگاهی مثبت به سماع دارد. اما آن را بیشتر از حرکات ظاهری از جملهٔ احوالات درونی می داند.

اسیری لاهیجی در شرح گلشن راز در بارهٔ مطرب و سماع می‌آورد:

به هر نغمه و آهنگ که آن خراباتی مست بی سر و پا از آن مطرب شنیده است، بدو وجدی و حالتی و یافتی خاص که مقتضای تجلی و ظهور «کل یوم هو فی شأن» است، رسیده است و جلوه‌ی جمال محبوب به نوعی دیگر نموده، مطرب کسی است که به واسطه‌ی خوانندگی که می‌نماید، سرود به یاد مستان می‌دهد و اهل ذوق را به حال طرب می‌آورد و خوشوقت می - گرداند:

جان محبوس تو در زندان تن　　　صحبت ناجنس کردش ممتحن

در سماعش مژده‌ی جانان رسید　　　بوی پیراهن سوی کنعان رسید

این مفرح بهر هر مخمور نیست　　　　لایق او جز دل پر نور نیست

چون فی‌الحقیقه، موجب سماع اهل حق و ارباب حال نه صورت و حرف و نه آهنگ و اصول است، می‌فرماید که:

سماع جان نه آخر صورت و حرفست　　　　که در هر پرده‌یی سر شگرفست

یعنی سماع جان و روح اهل حال و ارباب کمال نه آخر از همین صوت و حرف است که از مطرب می‌شنوند زیرا که در هر پرده و آهنگی سری از اسرار و حالی از احوال نهفته و پنهان است.(لاهیجی،۱۳۷۱:۶۴۶)

ساقی و می در نگاه اسیری لاهیجی

چنانکه می‌دانیم، اوج رواج ساقی نامه سرایی در عصر صفوی است که در آن ادبیات مغانه در مقاصد مختلف صوفیانه با کارکردهای گوناگون به کار گرفته می‌شود.(رک داودی مقدم،۱۳۹۳ :۹۳-۱۱۰)اینگونه تعابیر در شرح گلشن راز لاهیجی با بیانی پیچیده و مشتمل بر اصطلاحات خاص تصوف شرح داده می‌شود که گاه خود نیاز به شرح دارد، اما در مثنوی اسرارالشهود، لاهیجی با بیانی ساده و روان بسیاری از رموز ادبیات مغانه را می گشاید، به عنوان نمونه در فصل مناجات و استدعا به امر ادعونی استحب لکم به شیوه‌ی ساقی نامه سرایان، ساقی ازل را اینگونه مورد خطاب قرار می دهد:

ساقیا هستم کن از جام شراب　　　　تا یکی باشم ز هشیاری خراب
باده‌ای ده تا رهم از نیک و بد　　　　مست گردان تا شوم فانی ز خود
بازکن آخر در میخانه را　　　　در ببند این خانه‌ی افسانه را
عشق ده کز عقل بیزار آورد　　　　از چنین مستیش هشیار آورد
هرزمان نوعی نما او را جمال　　　　تا که باشد هر دمش تازه وصال

(لاهیجی،۱۳۸۸ : ۶۰-۶۱)

و در شرح گلشن راز در شرح شراب و تأویلات عارفانهٔ آن می‌آورد:

بخور می تا ز خویشت وارهاند　　　　وجود قطره با دریا رساند

یعنی می و شراب تجلی جمال محبوب مطلق بخور و نوش کن تا ترا از خودی خود وارهاند و مست و محو فنا سازد و به سبب رفع تعین و هستی مجازی وجود تو را که قطره‌ی از بحر اعظم حقیقت مطلق بود، بی تعین قطره کی با دریای حقیقت رساند و قطره خود را بی مزاحمت غیریت خودی عین دریا یابد:

قطره بودم چو شدم غرقهٔ دریای قدم　　　　قطرگی رفت دگر من همه دریا بودم

چون ز خود فانی و باقی به بقای تو شدم　　　　در همه کون و مکان مطلق و بیجا بودم

تاشد آزاد ز قید تو اسیری جانم　　　　به خدا باقی و عین همه اشیا بودم

چون شراب تجلی وجه محبوب است که سالک راه را مست و لایقل می‌گرداند فرمود که:

شرابی خور که جامش روی یار است　　　　پیاله چشم مست باده خوار است

شرابی می طلب بی ساغر و جام　　　　شراب باده خوار ساقی آشام

یعنی طلب شراب تجلی ذاتی کن که نه ساغر دارد و نه جام زیرا که تجلی ذاتی چنانچه سابقا ایماء بر آن کرده شد مقتضی فنای مطلق تعینات است از وجوبی و امکانی و در مقام اطلاق ذاتی امتیاز را اصلا گنجایی نیست و صفت آن شراب تجلی ذاتی آنست که باده خوار و ساقی آشام است و امتیاز و تعین همه از ما بین مرتفع می‌سازد. چون امتیاز باده و باده خوار و ساقی و ساغر و جام در مرتبه‌ی تنزل ذاتست به اسماء و صفات که مرتبه‌ی ظهور اسماء و اعیانست و در این مرتبه ظهور باده آن تجلی اسمائیست و ساقی ذات به اعتبار حب ظهور و باده خوار اعیان

ممکنات که عبارت از عالم است و ساغر و جام و کاس استعدادات اعیان ثابته چون در تجلی اطلاقی ذاتی اسماء و صفات و اعیان و اعتبار حب ظهور و مظاهر همه محو و فنا و متلاشی می گردد، هر آینه شراب تجلی ذاتی باده خوار ساقی آشام باشد و او را نه ساغر باشد و نه جام.

اسماء و صفات و کون هر یک — در ذات تو هست محو بالذات
نه اسم و نه نعت هست آنجا — نه رسم و نه شکل و وضع هیهات

(لاهیجی،۱۳۷۱:۶۰۷)

در بیان اقسام سالکان راه و تفاوت مراتب ایشان

اصطلاحات عارفانه در مورد سالکان طریقت بر حسب درجات آنها در مسیر سلوک در طول تاریخ تصوف، نامهای مختلفی داشته است که مشهورترین آنها، مجذوب سالک و سالک مجذوب است. اسیری این اصطلاحات را در مثنوی اسراالشهود به همراه دو اصطلاح دیگر اینگونه توضیح می‌دهد:

مجذوب سالک

چهار قسم‌اند سالکان راه دین — حال هریک را ز من بشنو یقین
اولین مجذوب سالک آمدست — کاول از جذبه به حق واصل شدست
حق فرستادش به سوی خلق زود — تا که خلقان جهان را ره نمود
رهنمایی لایق آن کاملست — کو ز خود فانی به جانان واصلست

سالک مجذوب

و آن دوم را سالک مجذوب خوان — کو سلوکی کرد تا شد راه دان
در ریاضت در عبادت سال‌ها — کرد سعی و گشت قابل جذبه را
در مقام وصل جانان راه یافت — از خدا جان و دل آگاه یافت

اینچنین کامل بجو گر رهروی　　تا ز وصل دوست با بهره شوی

مجذوب مطلق

پس سیم مجذوب مطلق می‌شمر　　کو ز تاب نور حق شد بیخبر
دایما حیران دیدار خداست　　از خیال عقل و دانش‌ها جداست
او ز مستی گشت از خود بیخبر　　دیگران را چون شود او راهبر
رو به صدق دل بجو زایشان نظر　　منکر تابع مشو ای بی خبر

سالک بی جذبه

چارمینش سالک بی جذبه است　　کو سلوکی کرد و از هستی برست
او به عقل خویش این ره می‌رود　　چون ندارد عشق کی واصل شود
چون نشد حالش به کوی عشق پست　　از می هستی است او پیوسته مست
اینچنین کس را اگر تابع شوی　　ره نیابی عاقبت گردی غوی

(لاهیجی،۱۳۸۸: ۹۰-۹۲)

نتیجه

از آنجایی که منطقهٔ گیلان از جمله مناطق تأثیرگذار در گسترش عرفان شیعی، در دورهٔ صفویه محسوب می‌شود، این پژوهش با مرور و بیان گزارشی از پیشینهٔ عرفان و تصوف در گیلان و جنبش‌های صوفیانه و فرقه‌های برجسته در عصر کیاییان، به بیان اندیشه‌های عرفانی اسیری لاهیجی، به عنوان یکی از قطب‌های فرقهٔ عرفانی–شیعی نوربخشیه پرداخته است.
اقامت سید محمد نور بخش در گیلان و آموزش تعالیم عرفان شیعی، موجب گردید که شمس الدین محمد لاهیجی تحت تأثیر مکتب عرفانی وی پرورده شود و بنابر اذعان خویش در آثارش، پس از خروج نوربخش از لاهیجان وطن خویش را به قصد تلمذ و خدمت وی ترک گوید و تا آخر عمر در گسترش تعالیم این فرقه و تربیت شاگردان، کوششی شایسته نماید.

نتایج این همنشینی و آموزش و تلاش‌های لاهیجی را از طریق واکاوی و تعمق در آثار او می‌توان دریافت. از این رو در این پژوهش، به بازنمایی برخیافکار و اعتقادات عرفانی لاهیجی از خلال مثنوی اسرارالشهود و شرح گلشن راز وی مبادرت ورزیده شد. محورهای اصلی پژوهش عبارتست از بررسی اعتقاد او به لزوم اطاعت بی‌چون و چرا از شیخ و مرشد که با توجه به آثار وی می‌توان دریافت که لاهیجی آن را از لوازم و ضروریات اصلی سلوك می‌داند؛ آنچه که در عرفان شیعی در بحث ولایت، مطمح نظر است و در تبیین آموزه‌های شیعی می‌توان از آن بهره جست. دیگر، موضع گیری لاهیجی نسبت به موسیقی و سماع است که در فرقه‌های مختلف محل بحث و نزاع فراوان است. لاهیجی برخلاف برخی عارفان، سماع را مذموم نمی‌شمارد؛ ولی بر تأثیر احوالات درونی آن بیشتر از عوارض ظاهری تأکید می‌کند و آهنگ و نواهای مطرب را سری از اسرار و حالی از احوالات نهانی و معنوی سالك می‌داند.

در باب عشق، نگاه او همانندی بسیاری با نگاه عارفان دیگر دارد که عشق را از مقدمات تلطیف نفس و نورانی شدن قلب و نهایتا وارستن از خود و پیوستن به حق می‌شمارند و در مورد

اصطلاحاتی چون محو و صحو و جمع و تفرقه، شباهت فراوانی با عقاید عارفان بزرگی چون هجویری و مولوی دارد. ضمن اینکه گفته شد لاهیجی در سرایش مثنوی اسرارالشهود، در ساختار و مضمون و حتی گزینش برخی ترکیبات و واژگان تحت تأثیر مولانا بوده است.

دیدگاه لاهیجی نسبت به کاربرد واژگان حوزۀ ادبیات مغانه، چون ساقی و می، با دیدگاه‌ها و بنمایه‌های متنی ساقی‌نامه سرایان همانندی دارد، چنان‌که در بعضی موارد، علاوه بر معنا در فرم نیز از آنها تبعیت می‌کند.

نهایت اینکه، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که موضع گیری اسیری لاهیجی در بیان و تفسیر بعضی اصطلاحات و موضوعات عرفان و تصوف،هم راستا با آموزه‌های فرقۀ عرفانی-شیعی نوربخشیه و سنت اندیشگانی عرفای شاخص می‌باشد. از آنجایی که این فرقه ، از دیرباز تا کنون، یکی از فرق عرفانی مهم در ایران و جهان است، می‌توان لاهیجی را از مردان و عارفان برجستۀ گیلان در اشاعۀ جریانات و تفکرات و تعالیم مؤثر این حوزه دانست.




منابع:

- آزموده، عباس(۱۳۹۴)، گیلانیان در هند، رشت، انتشارات بلور.
- پناهی، عباس(۱۳۹۳ب)، سیر تاریخی عرفان و تصوف در گیلان، رشت، نشر ایلیا.
- پناهی، عباس(۱۳۹۳الف)، کارکرد اجتماعی سیاسی و فرهنگی کیائیان در گیلان، رشت، انتشارات دانشگاه گیلان.
- داودی مقدم، فریده(۱۳۹۳)، ملاصدرا، فیلسوف ساقی نامه سرا، پژوهشنامهٔ ادب غنایی، دوره۱۲، شماره ۲۰،صص ۹۳-۱۱۰.
- زرین کوب،عبدالحسین(۱۳۶۲)،دنباله جستجو در تصوف ایران،چاپ اول، تهران،انتشارات امیر کبیر.
- شوشتری، قاضی نورالله(۱۳۵۴)،مجالس المؤمنین، ج ۲ ،چاپ دوم ،تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه.
- الشیبی ، کامل مصطفی(۱۳۵۹)، تشیع و تصوف ، ترجمه علیرضا ذکاوتی ، چاپ اول ،تهران ، انتشارات امیر کبیر.
- صفا،ذبیح الله (۱۳۶۳)، تاریخ ادبیات در ایران ،چاپ دوم،تهران،انتشارات فردوسی.
- فیاض لاهیجی، ملا عبدالرزاق(۱۳۸۰)، دیوان فیاض لاهیجی، به کوشش امیربانو کریمی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- لاهیجی، شمس الدین محمد(۱۳۷۱)، مفاتیح الاعجازفی شرح گلشن راز با مقدمه کیوان سمیعی. چاپ پنجم، تهران، انتشارات سعدی.
- لاهیجی، شمس الدین محمد(۱۳۵۷)، دیوان اشعار و رسائل شمس الدین محمد اسیری لاهیجی، به اهتمام برات زنجانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- لاهیجی، شمس الدین محمد(۱۳۸۸)، اسرار الشهود، به تصحیح و مقدمه سید علی آل داود، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- لویزن، لئونارد(۱۳۸۹)، میراث تصوف، ترجمهٔ مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز.
- مرعشی، میرتیمور(۱۳۶۴)،تاریخ خاندان مرعشی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات اطلاعات.
- معصوم علیشاه ،محمد معصوم شیرازی(بی تا)، طرائق الحقائق، انتشارات کتابخانه بارانی ،تهران .
- ملاصدرا شیرازی ، صدرالدین محمد بن ابراهیم(بی تا) ، اسفار اربعه ، بی جا.
- مولوی، جلال‌الدّین محمّد (۱۳۶۶)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، چاپ دهم، تهران، امیر کبیر.
- منزوی، علینقی(۱۳۶۹)، تاریخ خاندان کارکیا، رشت، مجموعه مقالات گیلان شناسی.
- نوزاد، فریدون (۱۳۷۳)، نامه‌های خان احمد گیلانی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان(۱۳۸۴)، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران، انتشارات سروش.